



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



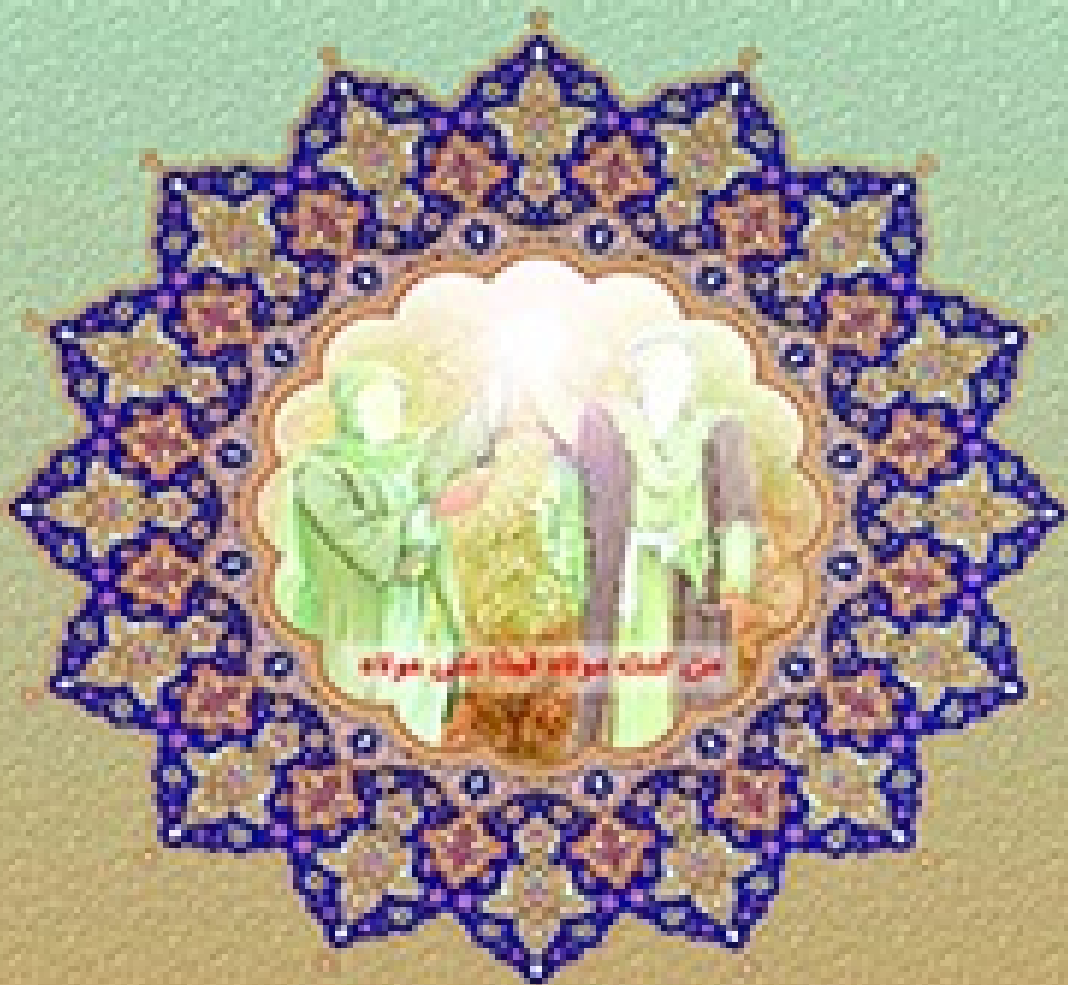
عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



www.nli.ir

حیران میان لحظه های پیکسی



من گفتم موافق نیستان من موافق

با مقدمه و تصحیح استاد گنوجرت سائیرام
گردآورنده: نظیر سائیری

بیاد بن علی، مدیر
بیاد فرهنگی حضرت زهرا، مؤسس و ناشر
استان کرمانشاه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حیران میان لحظه های بیکسی

نویسنده:

علیرضا صفری

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	حیران میان لحظه های بیکسی
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۳۰	مقدمه
۳۳	حماسه ی خورشید
۴۰	کعبه دل
۴۴	غدیر
۴۵	تمام زمزمه ها ناگهان کجا رفتند
۴۷	عطر نفسهای علی
۴۸	بجز مولا کسی مولا نمی شد
۴۹	تاکس چه داند او چه کسی بود
۵۰	درد
۵۱	هر واژه ی آن هزار دلبـر
۵۲	سجـده توحیـد
۶۰	یا علی
۶۲	ولایت مولا
۶۳	قرآن ناطق
۶۴	مولا
۶۵	چشمهای مولا
۶۶	حیران، میان لحظه های بی کسی
۶۷	علی علیه السلام
۷۱	علی در عاشقی ثابت قدم بود
۷۲	تمام عمر دنبال خدا بود

- ۷۳ منِ شیعه به تو می بالم آقا
- ۷۴ علی در شعرهایم جا گرفته
- ۷۵ خیالم هست راحت با تو مولا
- ۷۶ غدیرخم
- ۷۹ آسمان شب ها برایش بی قراری می کند
- ۸۱ می_لاد مولاى متقى_ان
- ۸۵ گاهی شبیه آه علی علیه السلام سر به چاه کن
- ۸۶ عطر یاد مولا علیه السلام
- ۹۰ پیچکی تکیه به ابیات غزلها زده است
- ۹۱ همسفره ی کاسه ی سفالی
- ۹۲ هر کس به کسی خوش است
- ۹۳ ای کاش
- ۹۴ با مولا
- ۹۹ چاه کوفه از تصویرت لب تر می کند
- ۱۰۱ گندمزارها و آبها
- ۱۰۳ ام_ام آفت_اب
- ۱۰۵ پیدا ونهان
- ۱۰۶ آن که می خواهد ابوتراب شود
- ۱۰۷ داغ علی علیه السلام
- ۱۰۸ یا علی علیه السلام می گویم
- ۱۰۹ غدیر خـم
- ۱۱۶ دو بیتی چشمان علی علیه السلام
- ۱۱۷ توکَل
- ۱۱۸ شب ق_در
- ۱۱۹ اهل آسمان
- ۱۲۰ ملایئ_ک، در رکاب_ش ف_وج در ف_وج

- ۱۲۱ نق_ش شگف_ت
- ۱۲۳ دوش خورشید
- ۱۲۴ محبت
- ۱۲۵ نوکری مولا
- ۱۲۶ کوچه ی بارانی
- ۱۲۷ گره گشا
- ۱۲۸ درگاه به روی ما نبستی
- ۱۲۹ جوششِ ج_ان
- ۱۳۰ سبب آفرینش
- ۱۳۱ نور ولای_ت
- ۱۳۶ عنای_ت م_ولا
- ۱۳۸ تنها مگر به نام تو
- ۱۳۹ در زمان جنگ، کار فتح خیبر با علی ست
- ۱۴۵ منکر تو ' منکر من ' قاتل تو ' قاتلم
- ۱۴۷ پیغمبر عشق
- ۱۴۹ جهان نظاره گر اشک بی امان شده است
- ۱۵۱ س_راج مُنی_ر
- ۱۵۳ عابر تاریخ
- ۱۵۴ عشق علی
- ۱۵۶ روح گل سرخ زمان، چهره شیرین (علی)
- ۱۵۷ نگاه حیدری
- ۱۵۸ رهسپر عشق
- ۱۶۰ نقطه عط_ف جه_ان
- ۱۶۲ جل_وه ی حق
- ۱۶۴ یک کیوتر بر آسمان نجف
- ۱۶۵ در کوچه ی شب

۱۶۶ بر سفره ی لطف دوست

۱۶۷ هر که عاشق شد خدای خویش را

۱۶۸ مولا

۱۷۰ عشق است

۱۷۱ درباره مرکز

سرشناسه: صفری، علیرضا، ۱۳۶۰-، گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور: حیران میان لحظه های بیکسی / گردآورنده علیرضا صفری ؛ تصحیح و مقدمه کیومرث شادرام ؛ [برای] بنیاد بین المللی غدیر استان کرمانشاه .

مشخصات نشر: قم: موسسه بنیاد فرهنگی مهدی موعود (عج)، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۲-۷

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها

موضوع: شعر مذهبی -- قرن ۱۴ -- مجموعه ها

شناسه افزوده: شادرام، کیومرث ویراستار

شناسه افزوده: بنیاد بین المللی غدیر (استان کرمانشاه)

رده بندی کنگره: PIR۴۱۹۰/ص ۷ح ۹ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۸۰۸/۶۲۰۸۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۷۷۶۰۴

ص: ۱

اشاره

حیران میان لحظه های بیکسی

تصحیح و مقدمه: کیومرث شادرام

گردآورنده: علیرضا صفری

حیران میان لحظه های بیکسی

مؤلف: علیرضا صفری (بنیاد بین المللی غدیر استان کرمانشاه)

صفحه آرا: عباس فریدی

طراح جلد: محمدرضا صفری

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

نوبت چاپ: اول/ پاییز ۱۳۹۱

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۲-۷

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

- قم: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)، مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان/ ص.پ: ۱۱۹-۳۷۱۳۵/ همراه: ۰۹۱۰۹۶۷۸۹۱۱/ تلفن: ۷۷۳۷۸۰۱/ فاکس: ۷۷۳۷۱۶۰

- تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)/ تلفن: ۸۸۹۵۹۰۴۹/ فاکس: ۸۸۹۸۱۳۸۹/ ص.پ: ۳۵۵-۱۵۶۵۵

- کرمانشاه: بلوار صابونی، خ جنب بیمارستان امام خمینی قدس سزه، کوچه ۲/ تلفن: ۳-۷۲۱۸۰۳۱/ فاکس: ۷۲۱۷۶۱۸

www.imammahdi-s.com m info@imammahdi-s.com

۰۹۲۴۴-۲

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

فهرست مطالب

حماسه ی خورشید ۱۸

علیرضا آذر پیک (آرش)

کعبه دل ۲۲

همت علی اکرادی

غدیر ۲۵

همت علی اکرادی

تمام زمزمه ها ناگهان کجا رفتند ۲۶

سحر احمدی

عطر نفسهای علی ۲۸

وجیهه ابراهیمی

بجز مولا کسی مولا نمی شد ۲۹

وجیهه ابراهیمی

تاکس چه داند او چه کسی بود ۳۰

حسین احمدی محبوب

درد ۳۱

روح الله اسدی

هـر واژه ی آن هزار دلبـر ۳۲

روح الله اسدی

سجـده توحیـد ۳۳

هادی ارفع

یا علی ۳۸

زنده یاد یدالله بهزاد کرمانشاهی

ولایت مولا ۴۰

زنده یاد یدالله بهزاد کرمانشاهی

قرآن ناطق ۴۱

مسعود صادقی بروجردی

مولا ۴۲

مسعود صادقی بروجردی

چشمهای مولا ۴۳

مسعود صادقی بروجردی

حیران، میان لحظهای بی کسی ۴۴

مسعود صادقی بروجردی

علی علیه السلام ۴۵

منوچهر پروینی

علی در عاشقی ثابت قدم بود ۴۸

تمام عمر دنبال خدا بود ۴۹

من شیعه به تو می بالم آقا ۵۰

علی در شعرهایم جا گرفته ۵۱

خیالم هست راحت با تو مولا ۵۲

معصومه تیما

ص: ۵

غدیر خم ۵۳

معصومه تیما

آسمان شبها برایش بی قراری می کند ۵۵

روشنک تکلف پور

می_ لاد مولای متقی_ ان ۵۷

کریم تمکین

گاهی شبیه آه علی علیه السلام سر به چاه کن ۶۰

هادی حدادیان

عطر یاد مولا علیه السلام ۶۱

علی رضا حکمتی

پیچکی تکیه به ابیات غزلها زده است ۶۴

سمیرا حیدری

همسفرهی کاسه ی سفالی ۶۵

بیژن دائی چی (ارژن)

هر کس به کسی خوش است ۶۶

بیژن دائی چی (ارژن)

ای کاش ۶۷

بیژن دائی چی (ارژن)

با مولا ۶۸

بابک دولتی

چاه کوفه از تصویرت لب تر می کند ۷۱

مریم رحمانی

گندمزارها و آبها ۷۳

مریم رحمانی

ام_ام آفت_اب ۷۵

دکتر عبدالرضا رادفر

پیدا و نهان ۷۷

دکتر عبدالرضا رادفر «آرام»

آن که می خواهد ابوتراب شود ۷۸

حامد شاهین مهر

داغ علی علیه السلام ۷۹

ابوالقاسم شیدا

یا علی علیه السلام می گویم ۸۰

ابوالقاسم شیدا

غدیر خ_م ۸۱

زنده یاد شکراله شیروانی خندان

دو بیتی چشمان علی علیه السلام ۸۵

امین شیرزادی

تو ک_ل ۸۶

امین شیرزادی

شب ق_در ۸۷

امین شیرزادی

اهل آسمان ۸۸

امین شیرزادی

ملای_ک، در رکاب_ش ف_وج در ف_وج ۸۹

امین شیرزادی

نق_ش شگف_ت ۹۰

علی شمس علیزاده

ص: ۶

دوش خورشید ۹۲

علیرضا صفری

محبت ۹۳

علیرضا صفری

نوکری مولا ۹۴

علیرضا صفری

کوچه ی بارانی ۹۵

علیرضا صفری

گرهگشا ۹۶

علیرضا صفری

درگاه به روی ما نیستی ۹۷

فریدون علوی نسب

جوشش ج_ان ۹۸

فریدون علوی نسب

سبب آفرینش ۹۹

فریدون علوی نسب

نور ولایت ۱۰۰

احمد عزیزی

عنایت م_ولا ۱۰۳

سید جعفر عزیزی

تنها مگ ر به ن ام تو ۱۰۵

سید جبار عزیزی

در زمان جنگ، کار فتح خیبر با علی ست ۱۰۶

اصغر عظیمی مهر

منکر تو، منکر من، قاتل تو، قاتلم ۱۱۰

اصغر عظیمی مهر

پیغمبر عشق ۱۱۲

امراه عظیمی

جهان نظاره گر اشک بی امان شده است ۱۱۴

فرشاد فرصت صفایی

س راج منی ر ۱۱۶

غیرت کرمانشاهی

عابر تاریخ ۱۱۸

سعید کریمی خو

عشق علی ۱۱۹

سهراب کریم پور (نامی نفت شهری)

روح گل سرخ زمان، چهره شیرین (علی) ۱۲۱

اکرم گرگانی

نگاه حیدری ۱۲۲

روح انگیز محرمی پور

رہسپ_ر_عش_ق ۱۲۳

رحیم معینی کرمانشاہی

نقط_ہ_عط_ف_جہ_ان ۱۲۵

محمدسعید میرزایی

جل_وہ_ی_ح_ق ۱۲۷

سید جلیل حسینی، مشتاق کرمانشاہی

یک کبوتر بر آسمان نجف ۱۲۹

محمد جواد محبت

ص: ۷

در کوچه ی شب ۱۳۰

محمد جواد محبت

بر سفرهی لطف دوست ۱۳۱

محمد جواد محبت

هر که عاشق شد خدای خویش ۱۳۲

محمد جواد محبت

مولا ۱۳۳

فاطمه ناظری

عشق است ۱۳۵

فرشید یوسفی

ص: ۸

شہسوار من کہ مہ آیینہ دارِ روی اوست

تاج خورشید بلندش خاکِ نعلِ مرکب است. (حافظ)

براستی کہ قلم را یارای آن نیست کہ در فضیلت جوانمردی سخن براند کہ دیوارهای کعبہ، شاهد طلوعش بودہ اند و مسجد کوفہ، شاهد رستگاری اش. خالق آسمانها و زمین، او را مسمی بہ علی نمود و پیامبر عظیم الشان اسلام صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، محبتش را سنت خود قرار داد و فرمود: علی، جان من است.

علی علیہ السلام، هموارہ تنہاست زیرا تنہا کسی بود کہ در خندق، بر لبان خشکیدہ ی پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم لبخند نشانند و ہم او بود کہ ضربتہش در خیبر، از عبادت ہفتاد ہزار سال عبادت جن و انس برتر است. تنہا کسی بود کہ در آن شب ہولناک ہجرت، بر بستر پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آرمید و تنہا ترین مخلوقی است کہ ہمتای زہرای اطہر علیہا السلام. بہ حق تنہا شخصیتی است کہ پیامبران معصومی همچون نوح و لوط ہم نتوانستہ اند بہ پایگاہ

ملکوتی او عروج کنند، زیرا حسنین اش سرور جوانان اهل بهشت اند و همسرش درخورِ سوره ی کوثر، چون نبی صلی الله علیه و آله و سلم در شانش فرمود: (اقضاکم علی)، در قضاوت، رشک داود است و در بی توجهی به دنیا، رشک سلیمان، چون فرمود: «یا دنیاہ غری غیری، طَلَّقْتُک ثلاثاً». او امیر کلام است و سردار توحید. از یکسو، یکه تاز میدان نبرد است و از دیگر سو بی تاب اشک یتیم. او مصداق عینی آیه ی «اشدء علی الکفار، رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ» است و پهلوان عرصه ی «سَیْلُونِی قَبْلَ اَنْ تَفْقَدُونِی». دوست و دشمن، با هر نژاد و ملیتی در وصفش سخن گفته اند. او تنهای تنها است و مجمع اضداد. از این رو پیرزنان کوفه، منتظر کرامت نیم شبان او بودند و دلاوران عرب هم در میدان نبرد، از برق تیغش گریزان. براستی که متحیرم چه نامم شه ملک لافتی را.

یکی او را حقیقتی بر گونه ی اساطیر می خواند و دیگری سحاب رحمت. یکی مجسمه ی عدالت و دیگری شاه جهان، ندانم علی یعسوب دین است، یا جلوه ی حق. اما می دانم که او هر چه هست، از همه ی این القاب برتر است.

ای علی، تو جمله عقل و دیده ای

شمه ای واگ و از آنچه دیده ای

راز بگشای ع لی مرتضی

ای پس از سوء القضا، حسن القضا

براستی که آن پیامبر والا مقام، در وجود کودکی چون علی علیه السلام، چه

دید که بر آن شد تا اسلام را بر وی عرضه کند و در شخصیت علی علیه السلام چه فضایی نهفته بود که خداوند عالمیان، پیامبر عظیم الشان را مکلف گردانید که در غدیر خم، او را به نیابت خویش برگزیند که اگر این امر از سوی او صورت نپذیرد، رسالتش ناقص خواهد ماند. براسستی چه حکمتی در انتخاب امیرالمومنین علیه السلام بود که در امتثال فرمان حق از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خیر اکمال دین از سوی پروردگار، اعلام گردید.

در طول تاریخ، بزرگانی از هر شهر و دیار، با هر مذهب و مرام، در برابر دریای فضایل امیرمومنان علی علیه السلام، لب به تحسین گشوده، سر درون خود را عیان نموده تا به طریقی در برابر عظمت برگزیده ی آن روز بزرگ، ادای دین کرده باشند. در ذیل به ذکر مکنونات علوی طبقه ی شعرای آن بزرگان، آنهم به اختصار پرداخته می شود.

۱- حسان بن ثابت، شاعر نامی صدر اسلام: (ترجمه) پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای علی برخیز. به درستی که من تو را بعد از خود، امام و هادی خلق قرار دادم.

۲- معاویه، قرن اول: (ترجمه) آنها انتصاب آن حضرت را در روز غدیر خم که از جانب باری تعالی و توسط بهترین خلائق صورت پذیرفت، فراموش کرده اند.

۳- عمرو عاص، قرن اول: (ترجمه) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم، بر منبر بالا رفت و در حالی که اصحاب هنوز کوچ نکرده بودند، ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را ابلاغ کرد.

۴- محمدبن ادریس شافعی، قرن دوم: (ترجمه) با نام خدا در کشتی نجات که همان اهل بیت مصطفی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم بودند، سوار شدم.

۵- قاضی تنوخی حنفی انطاکی، قرن چهارم: (ترجمه)... پس پیامبر به ایشان فرمود: هر کس که من مولای اویم، این برادرم (علی)، بعد از من، صاحب و مولای اوست، جملگی از او اطاعت کنید....

۶- بدیع الزمان همدانی، قرن چهارم: (ترجمه) به من می گویند که تو وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام را دوست نداری، پس گفتم که دهان دروغگو پر از خاک باد.

۸- خطیب خوارزمی، فقیه و ادیب حنفی، قرن ششم: (ترجمه) ولایتش بدون شک و علیرغم معاندین، مانند گردنبندی بر گردن مومنان است.

۹- سنایی غزنوی، قرن ششم: نایب مصطفی به روز غدیر / کرده در شرع خود، مرا او را میر.

۱۰- کمال الدین شافعی، قرن ششم: (ترجمه) روز غدیر، او را مفتخر و مخصوص گردانید به اینکه هر که من مولای اویم، تو مولای اویی.

۱۲- اوحدی مراغه ای، قرن ششم: ای مکیان را پیش صف، وی شحنه ی نجد و نجف / هستی خلافت را خلف، از مایه ی نیک اختری.

۱۱- مولوی، قرن هفتم: زین سبب پیغمبر با اجتهاد / نام خود و آن علی علیه السلام، مولا نهاد.

۱۲- ابن ابی الحدید معتزلی بغدادی، قرن هفتم: (ترجمه) قرآن از خلافتی سخن گفته که اگر نصی هم بر آن نبود، باز هم سزاوار نبود که (طوق) مجد و عظمت خلافت، بر گردن دیگری نهاده شود.

۱۳- خواجه کرمانی، قرن هشتم: شاه ولایت پناه، میر ملایک سپاه / کشف مکین و مکان، زین زمین و زَمَن.

۱۴- عبدالملیح انطاکی، قرن سیزدهم: (ترجمه) در نزد اهل یقین برای علی مرتضی بعد از رسول خدا، مرتبه ای است که در برتری و بلندی

، به نهایت رسیده است.

۱۵- بولس سلامه، شاعر مسیحی لبنانی، قرن چهاردهم: (ترجمه) اگر من آنچه را که در مورد وصی می دانم، بگویم، مردم بر خاک زیر پای او، بوسه خواهند زد....

۱۶- وامق مسیحی: (ترجمه) و بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم، سزاوارترین مردم به خلافت بود، چرا که جاهل قوم، در حکم عالم نیست.

بر همین اساس، انجمن شعر و ادبیات بنیاد بین المللی غدیر (واحد کرمانشاه) به مناسبت دهه ی امامت و ولایت، در ادامه ی راه ولایتمداران راستین، اقدام به نشر مجموعه ای با همین مضمون تحت عنوان حیران میان لحظه های بیکسی نموده که سخن سرایان دیار کرمانشاه هم، نیز همگام با دیگر رهروان طریق ولایت، از سویدای دل، ارادت پاکشان را نثار قدوم پرفضیلت آن امام همام، همان یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غدیرخم، نموده تا در روزگاران، مسّت ولای

او باقی بمانند.

چه گویم از تو با غوغای این جان

نه من آرام گی_رم، نی تو پایان

کیومرث شادرام

ص: ۱۴

آنگاه که با تأملی شاعرانه، دور دست دریا را نشانه می روی، تصویری آغاز می شود که دریا و آسمان پیوندی آبی یافته اند. در باور شاعران علوی به سان تصویر فوق، گاه ابعاد دریا گونه ی شخصیت مولا با آسمان بیکران الله تبرک و تعالی به هم می آمیزند و شاعر، انگشت تحیر به دهن می گیرد و شهریار ملک سخن می شود که:

نه خدا توانمش گفت و نه بشر توانمش خواند

متحیر چه نامم شه ملک لافتی را

حال آنکه این ابراز ارادت با، یگانه دانستن مقام ربوبیت منافاتی ندارد و این نوع اندیشه در مورد حضرت امیر نباید اسباب کج فهمی شود و هر انسان عاقلی به این نکته می رسد که در عین پیوند، دریا دریاست و آسمان آسمان و در باور و اندیشه مان، جام ما از فیض حق به واسطه ی وجود مبارک پیامبر و ائمه ی معصوم علیهم السلام، نشاط معنوی را موجب می گردد و شاعر مگر می تواند در برابر حجمی از انسانیت لب فروبندد که قامت تاریخ خم گشته است تا خاک

پایش را بیوسد و معترف نباشد که: «کس را چه زور و زهره که وصف علی کند».

او که در معرفت، به مقام سلونی گام نهاد، حضرت حتمی مرتبت ضربه ای از ایشان را در رزم، فزون از عبادت جن و انس می داند و ذکر و یاد او را عبادت می خواند و خامه به داستان این دیار، خوب می دانند که در چنین دریایی گام نهادن «چه موج خون فشان دارد» و حال آنکه لب فرو بستن روا نیست و حداقل «هم به قدر قطره ای باید چشید» و اینجاست که «سرودن، معنای بودن به خود می گیرد» و برزبان نشان جاری می گردد که:

«هر آنکه نیست در این حلقه زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید»

این مجموعه برگ سبزی است، هدیه به پیشگاه بلند مولای متقیان که به سفارش بنیاد بین المللی غدیر استان کرمانشاه به زیور طبع آراسته گردید و نخستین مجموعه ای است که در بردارنده ی بخشی از سروده های علوی شاعران استان است. البته مؤلف بر آن است که حجم کار، می تواند چندین برابر مجموعه ی پیش رو باشد و به طور یقین نواقص کار از چشم خوانندگان فاضل پنهان نخواهد ماند، اما باید توجه نمود که این کار، فتح بابی است بر مجموعه های بعدی بنیاد بین المللی غدیر.

در پایان، آنچه بایسته و شایسته است، تشکر فراوان از عنایات ذی قیمت جناب آقای بهروز همتی دبیر محترم اجرایی بنیاد بین المللی

ص: ۱۶

غدیر استان کرمانشاه و نکته یابی های آقای شادرام که نگاه دانشورانه اش، نکته های نابی به بنده ی حقیر آموخت. امید است در آینده ای نزدیک، دوستانی ادیب در این میدان قلم فرسایی نموده و با عنایت مولا آثاری نغز و نیکو خلق نمایند و مولف هم بسان تمام خریداران یوسف، هرچند با کلافی، یوسف را خریدار گشته است اما همین بودن در میان خریداران «یوسف محبت مولا» را مایه افتخار خویش می داند.

چگونه سر زخجالت بر آورم بر دوست

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم

علیرضا صفری

پاییز ۱۳۹۱

ص: ۱۷

حماسه ی خورشید

بیا به معبد آلاله ها رجوع کنیم
به پای آتش محرابِ خون، خضوع کنیم
بیا به آن سوی دروازه های دل برویم
به اوج آینه تا ماورای دل برویم
بیا برای سوارانِ خسته گُل ببریم
برای عاشقِ نُورِ رسته، دسته گُل ببریم
بیا حماسه ی خورشید را زِ بر بشویم
برای جنگلِ شب، تیغه ی تبر بشویم
بیا به عشقِ علی تا به اوج پر بزیم
به کلبه های فقیران شهر سر بزیم
بین که در دلِ کوچه، هنوز بوی علی ست
نگاه خیس یتیمان به جستجوی علی ست

نماز قلّه ی دلها بهشت اوهام است

فقط علی ست که بیدارمردِ اسلام است

سکوت و بارشِ مهتاب و رقص داغ نسیم

بجز علی همه را کرده خوابِ شب، تسلیم

شب است و دردِ دل عاشقانه را مولا

به چاه گوید و او محرم است با مولا

علی به کُنجِ غریبی نشست و سخت گریست

خدا، خدای من، این خاک، قبر فاطمه نیست؟

بگو چرا دل ما از قبیله ی سنگ است

چرا؟ چرا؟ دل مولا ز دست ما تنگ است؟

نگاه وحشی شیطان، فرییمان داده ست

ز جنس سگه خبیثانه سیب مان داده ست

چرا ز دلدل خورشید دور می گردیم

همه به گردِ جمل، مثل کور می گردیم

بین که شیر خدا، ذوالفقار می بندد

برای دفعِ بلا، ذوالفقار می بندد

دعای عشق نمود و خداش آمین کرد

دوباره دُلْدُلِ تکتاز رزم را زین کرد

سوار وادی عشق و جنون به راه افتاد

میان لشکر شب، جوی خون به راه افتاد

ص: ۱۹

اگر چه مُهر خلافت به روی سینه ی اوست

ولی لباس علی را نشانه، پینه ی اوست

اگر چه گنج جهان گنجِ آستان علی است

دو تکه نان جوین، قوت شام خوان علی ست

طنین جمله ی مولا به آیه می ماند

علی به لحن خداوند خطبه می خواند

بیا کبوتر مولا شویم، اگر مردیم

به گرد شبکده ی اشعری نمی گردیم

بین که مردم کوفه چقدر نادانند

هماره عابر مُرداب های شیطانند

بین چقدر شب اندیش و پست و دل کورند

که زیر سایه ی خورشید مُنکر نورند

اگر چه فاصله ای نیست تا به قدرت او

شود زمام ستم، جاودانه زیر و رو

بگو به مالک اشتر که زود بر گردد

اگر چه یک دو قدم مانده بود، بر گردد

بگو فریب ابا مکر، کار خود را کرد

نفاق را به سپاه ابوتراب آورد

بگو که تیغ خودی روی گردن مولاست

بیا بیا که علی در سپاه خود، تنهاست

ص: ۲۰

به روی نیزه اگر چه کتاب قرآن است

ولی ترانه ی دوزخ نماد شیطان است

بگو چرا گُلِ سرخ حماسه، بی آب است

خدای چشم من و تو، الهه ی خواب است

بگو چرا دلِ ما با نگاه قُطام است

مسیر قبله ی ما تا نگاه قُطام است

بیا که قدر بدانیم حرمت غم را

از این دیار برانیم ابن ملجم را

بیا که عشق علی را به سر اگر داریم

ز سگه های معاویّه، چشم برداریم

بیا که تا نفسی هست ما شروع کنیم

علاج واقعه را پیش، از وقوع کنیم

خوش است راز دل خویش با علی گفتن

به قلب زخمی درویش «یا علی» گفتن

اگر که قلب تو می ریزد آتش از دامن

به عشق سرخ علی، تنگ می شود با من

بیا به سایه ی تیغ علی پناه ببر

بسوز و سوز دلت را به خانقاه ببر

نماز عشق بخوان و نظر به مولا کن

به فال حافظ شیراز قفل لب وا کن

«دلا بسوز که سوز تو کارها بکنند

علیرضا آذر پیک (آرش)

ص: ۲۱

پیر سلامت سلوک یکه و تنها،
آمده بود از مسیر روشن صحرا
عقل سپرده به دست باد حوادث
سر به بیابان زده مشوش و شیدا
برگ غبار از درخت سینه تکانده
در نفس او، بهار عشق هویدا
جام شرابی از آفتاب گرفته ست
تا که بشوید از آن جوارح و اعضا
روی دو پا ایستاده مست تر از مست
پرسه زند در زمین عالم بالا
روزنه ای باز شد به یاری خورشید
پیر از آن جایگاه، غرق تماشا
دید کسی را شبیه نوح و سلیمان
دست به دامان اوست چرخ ثریا

ماه تمامی ستارگان به خضوعش
بنده ی درگاه او جناب مسیحا
نیل گشایی که با حمایت ایزد
پرده گرفته ز روی هر چه معما
جاذبه ای در صدای داوری اوست
عشق نهاده به کنج هر دل بینا
کوچه ی شب با نگاه او شده روشن
گمشده ی قرن ها در او شده پیدا
پردگیان چون شهاب، گرد مدارش
حاشیه سانند و اوست مرکز جان ها
یک دو سه آنی گذشت کعبه ی دل رفت
در سر پیر اوفتاد آتش سودا
خرقه رها کرد و دست از دل و جان شست
شعله به جان بر، خروش مجنون آسا
گرمی آهش شعاع هُرم کویری
گریه ی او پشت بند قحطی دریا
سوخته کامی به دام عشق گرفتار
تب زده ای پر تلاش و بادیه پیما
بی کسی روح او نمایی از رنج
لنگر غربت رها نموده به هر جا

بر سر بازار آرزوها زده چادر

بلکه بیند دوباره آن بت زیبا

ص: ۲۳

عقل به پای دلش فتاد و به او گفت

چیست که این سان شدی سراچه ی غوغا

گفت مرا آتشی رسیده به دکان

کز اثرش دود شد، تمامی کالا

حال من آن حال روزگار شما نیست

نیست مرا قله های سختی فردا

هر که خودش را به شهر عشق رساند

محو شود در جمال حضرت مولا

همت علی اکرادی

ص: ۲۴

غدیر

غدیر، شاهد تکرار ذبح اسماعیل

به روز واقعه، پرواز تشنه ی اصغر

غدیر: گریه طفلان مسلم بن عقیل

غدیر لخته جگرهای مالک اشتر

غدیر: خلدِ ولایت، غدیر رستاخیر

غدیر: پای علی علیه السلام روی دوش پیغمبر

غدیر: رازِ شگفتی به باطن سلمان

چنان که آتش دل زیر تل خاکستر

غدیر، یعنی عدل و اقامه اسلام

غدیر یعنی هفتاد و دو گُل پرپر

غدیر یعنی...

همت علی اکرادی

تمام زمزمه ها ناگهان کجا رفتند

روزنه های نیمه شب

زمین را نگه نمی دارند

چهلمین رشته ی موهایم را که بیافم

سیب ها به سمت قل می خورند و...

تالاب...

می افتند توی چاهی که

سر در آن می بری و

هستی به خود می پیچد

- تمام زمزمه ها، ناگهان کجا رفتند -

پشت نیم پرده ی ماه

زنی

آسمان را چنگ می زند

تا صورت خراشیده مهتاب

ص: ۲۶

فرشته ها را پایین بیاورد

در من

گریه می کند امشب

کوچه های خیس را

بر می گردم

زمین بی تو

گونه خراشیده ایست که...

سحر احمدی

ص: ۲۷

عطر نفسهای علی

نیمه شبی تشنه مهتاب شد

تشنه تر از کوزه تو، آب شد

شعر تو از مرز سیاهی گذشت

روزنه ای در دل مرداب شد

قد تو اندازه ی باران، بلند

صورت تو برکه ی مهتاب شد

جز تو کسی صورت شب را ندید

شهر پر از همهمه ی خواب شد

پیرهنست بستر دریاچه هاست

تشنه تر از قافیه سیراب شد

عطر نفسهای علی را شناخت

سینه ی هر آنچه که بی تاب شد

وجیهه ابراهیمی

ص: ۲۸

بجز مولا کسی مولا نمی شد

بجز مولا کسی مولا نمی شد

برای بی کسان بابا نمی شد

بجز نان و نگاه گرم، چیزی

در انبان علی پیدا نمی شد

فقط یک لقمه نان و عاشقی داشت

بدون عشق، نان معنا نمی شد

علی جان! این غزل را شب نوشتم

بدون این غزل فردا نمی شد

نمی شد واژه ها بی تو بخوانند

غزل بی نام تو زیبا نمی شد

جهان مدیون چشمانت علی جان

دل شب بی نگاهت وا نمی شد

علی فانوس دست آسمان است

و بی او، راه شب پیدا نمی شد

وجیهه ابراهیمی

تاکس چه داند او چه کسی بود

مردی شبانه سر به دلِ چاه می کشد

آهسته گریه می کند و آه می کشد

این کیست؟ این غریبه ی تنها که اینچنین

دریایی از سکوت به همراه می کشد

تا از قفس کبوتر بغضش رها شود

هر شب سری به خلوت دلخواه می کشد

شب پا به پای گریه ی او گریه می کند

اینگونه بار این غم جانکاه می کشد

تا کس نداند او چه کسی بود دستِ باد

با ابر، پرده ای به رخ ماه می کشد

حسین احمدی محجوب

جوشش چه

انعکاس ناله بود

نال_ه_ا

از غربت آلاله بود

بر کتاب ناطق حق تاختند

شهر خاموشان پر از دجاله بود

ح_رمت خورشی_د را نشناختند

بغض خفاش_ان چندین ساله ب_ود

بعد از آن هر شاعری شعری سرود

انع_کاس درد ب_ود و نال_ه بود

روح الله اسدی

ص: ۳۱

هـِ واژه‌ی آن هزار دلبـِـر

هـِ واژه‌ی آن، هزار دلبـِـر دارد

بیت الغـِـزلـِـش گل صنـِـوبر دارد

وزنش به ترازوی عروضی‌ها نیست

هـِـر جوشش قافیه، که حیـِـدر دارد

روح الله اسدی

ص: ۳۲

ز در دوش سیمین عذاری سمن مو
در آمد مرا مست و خندان به مشکو
چه طلعت که از خوبی و دلربایی
زده بر مه و مهر تابنده، پهلو
به رخشنده رخسارش کرده پریشان
دو گیسو سیه تر ز پر پرستو
دو چشمش چو دو آهوی شیرافکن
به ناز آرمیده به زیر دو ابرو
نهان کرده در لعل لب، آب حیوان
عیان کرده از ماهِ رو، باغ مینو
میانی چو اندیشه ی نکته سنجان
میانی که در حیرت از آن میان، مو
بگفتم کئی، ای بلای دل و دین
که اینسان شدی فتنه ی برزن و کو

بخندید و گفتا: مبر در حق من

گمانِ بد ای اوستاد سخنگو!

ندانی که در خانه ی کعبه فردا

بزرگ آیت حق، کشد پرده از رو؟

سپهر کمال معالی که پیشش

بُود کمتر از ذره، این چرخ نه تو

علی علیه السلام بحر توحید افلاک و لنگر

علی علیه السلام شهر تجرید را بُرج و بارو

علی علیه السلام پورِ عمران، قَدَرِ راست قدرت

علی سرّ یزدان، قضا راست نیرو

یدالله از آن رو خدا خواند او را

که زورِ خدایی نهادش به بازو

چو روبه گریزد ز رزمش سکندر

چو طفلی به حیرت ز حزمش ارسطو

هزاران چو سلطان رومیش، بنده

هزاران چو خاقان چینیش، هندو

اگر نیش از او، همه نوش باشد

و گر درد از او، همه نوشدارو

کند گر اشارت به آب و به آتش

دگر گون شود هر دو را خصلت و خو

فروتر بخوان از خدایش ولیکن

بغیر از خدا از همه برترش گو

ص: ۳۴

زمن بشنو ار سالک راه حقی
ز هر راه باز آی و راه علی پو
تو دست تظلم به دامان او زن
که میزان عدل است و حق را ترازو
چه گویی به وصف کمالش که ارفع
نداند ره بحر را ماهی جو
الا تا بر آید همی لعل از کان
الا تا که باشد همی نافه را بو
بر افروخته طلعتی رشک گلشن
بر افروخته قامتی رشک ناژو
قیامت به پا کرده از سر و نازش
چه سردی؟ بدیع و دل انگیز و دلجو
ز باد شده مست مست و ز مستی
دو ابرو کشیده چو تیغ هُلاکو
به کنج لبش خال گفتمی که شوید
به آب بقاء، تن یکی بچه هندو
لب و خال و چشم و قد و موی و رویش
به پا کرده آشوب و فتنه ز هر سو
چه کردی که این گونه ملک است از تو
پر از ازدحام و خروش و هیاهو

ببین مرغ شب چون زند بانگ حق حق

ببین مرغ حق چون کشد بانگ هو هو

ص: ۳۵

علی علیه السلام ولی، بیکران بحر رحمت

که با جود او کمتر از قطره آمو

به پای بلند آسمان جلالش،

زده آسمان، با دو صد عجز، زانو

علی علیه السلام شیر یزدان که شیران دوران

ز بیمش گریزان به هر سو، چو راسو

مگر فز و برزش ندانی که گویی

ز فر فرامرز و از بُرزِ برزو

به میدان رزمش، جهان تنگ میدان

به چو گان هزمش، فلک همچنان گو

به عدلش کند گرگ کارِ شبانی

به عهدش دهد - باز - روزی به تیهو

جمالش میرا ز هر عیب و علت

کلامش مُعرا علیه السلام از هر نقص و آهو

اجازت به قو گر دهد از دل و جان

سمندر صفت جا در آتش کند قو

خدا راست مخلوق خلاق عالم

جهان خلق شد از ید قدرت او

به قهرش ثواب جهانی ست عصیان

به مهرش گناه جهانی ست معفو

ز خُمخانه ی عشق او باده در کش

به پیمانہ ی مهر او غمزِ دل، شو

ص: ۳۶

یکی نغمه چامه سرودم به مدحش

که مست اند زان روح سعدی و خواجو

به جز حق تعالی نبوده ست قادر

کسی تا کند وصف او را کماهو

ع_دوی تو گری_ان و دلخ_ون چو بین_ا

مح_بّ تو خن_دان و خ_رم_چ_و مینو

هادی ارفع

ص: ۳۷

نام زیبای تو شد وردِ زبانم یا علی
تا به دفعِ هر غمی بخشد توانم «یا علی»
از گزندِ روزگار انم حصارِ ایمن است
کرده ام نام ترا تا حرزِ جانم یا علی
یاد دارم از پدر این نکته کز هر مشکلی،
و از هم آسان چو آید بر زبانم یا علی
در نشست و خاست میخوام ز نامت یاوری
این ادب آموخت مام مهربانم یا علی
در دل از مهر تو دارم آفتابی، نیست غم،
اختری گر نیست در هفت آسمانم یا علی
از هواداران کویت دید تا گردون مرا
داد از هر آفتی خطّ امانم یا علی
تا بدر گاهت کمالِ خاکساری یافتم
آسمان را نیست عِزّ آستانم یا علی

دردمندی رانده از هر در به جرم بیکسی

من بسویت روی چون آرم چنانم یا علی

نیست جز بر پر تو لطف توام چشم امید

زان که راه رستگاری نیک دانم یا علی

توبسوی حق صراط مستقیم لاجرم،

من در این ره، با یقینی بیگمانم یا علی

تا چون «بهباد»م بکف پروانه ای از مهر تست

نیست پروائی ز روز امتحانم یا علی

زنده یاد یدالله بهزاد کرمانشاهی

ولایت مولا

نه عربده جُو به مسندِ بیدادیم

نه عشوه کُنان به منبرِ ارشادیم

زانها که دلِ خلقِ جهان، شاد کُند

تنها به ولایتِ علی دلشادیم

زنده یادِ یدالله بهزاد کرمانشاهی

ص: ۴۰

قرآن ناطق

قرآن ناطق رفت، بر منبر علی نیست

در این جهانِ کفرِ پهناور، علی نیست

هر کس که در زد خانه را، فرزند مولا!

در وامکن دیگر، که پشتِ در علی نیست

از کوچه های سردِ کوفه، نیمه شب ها

ای خاطراتِ فاطمه، مگذر! علی نیست

غربت! تو هم بی کس شدی، معنا نداری

از چاه بیرون آی، چون دیگر علی نیست

شاید تمامِ عاشقان باهم بسوزند

وقتی شفیعِ عشق، در محشر، علی نیست

من بی علی هم، جز علی، حرفی ندارم

دیگر مگو! ای عاشقِ کافر، علی نیست

مولای من، از شرقِ خون جاری است تا عشق

کی گفته این نورِ جهان گستر، علی نیست؟

مسعود صادقی بروجردی

أسماءِ حسناء، صورتِ پنهانیِ مولا

قرآنی از تسلیم، در پیشانیِ مولا

از شب درون می رفت، با تسبیح یک لبخند

با گـریه بر می گشت، خود گـردانیِ مولا

پوشیده در میخانه ای از شور و تنهایی

شمشیر و گریه، لحظه ی عریانیِ مولا

قدر است، عشق و نان خالی، سفره را بردار

در ليله المعشوقی از مهمانیِ مولا

مردِ غدیر و صبر، شاهنشاهی لبخند

حکم زمیـن و آسمان، ارزانیِ مولا

مسعود صادقی بروجردی

چشمت، چراغِ روشن و عشقِ غریب هاست

این آفتابِ مست، چه اندازه آشناست؟

خورشید و شب تنیده به هم، فکر می کنم

این لحظه، ناشناس ترین آشنای ماست

مولای من! به چند زبان حرف می زنی

که این گونه چشم های تو دنیای بیصداست

گویی جهان به غربتِ تو، گریه را شناخت

و قطره ای از این همه، مفهومِ انزواست

گم بودنِ جهان، سفری در نگاه توست

کی درک کرد آخرِ این کوچ، تا کجاست؟

افطار وا کند به نگاهت کویر هم

چشمت اذانِ تشنه ترین روزه دارهاست

مسعود صادقی بروجردی

حیران، میان لحظه های بی کسی

حیران، میان لحظه های بی کسی، مولا

تنها نبود آنشب، کنار بسترِ زهرا

همراه با اشکِ علی، صدها پری خواندند

گریان نمازِ مرگِ را، بر پیکرِ زهرا

مسعود صادقی بروجردی

ص: ۴۴

ای نگاه روشنت خورشید نورافشان علی علیه السلام!

ای سراپای وجودت پرتو ایمان، علی!

پیشوای دین و دانش عادل اندیشه ورز

ای تو پیشاهنگ در هر عرصه و میدان، علی

دهر کی پیدا کند دیگر یکی همچون تورا

ای یگانه، زنده در وجدان هر دوران، علی

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

مایه ی فخر بشر ای اُسوه انسان، علی

بارگاہت بوسه گاه پرتو خورشید و ماه

کھکشان ها در مدار چشم تو گردان، علی

شهرت علم تو پیچیده است در هر بیکران

علم را در عین حکمت داده ای سامان، علی

خامه ات شور آفرین صفحه های روزگار
نامه ات منشور دین و حکمت و عرفان، علی
نامه هایت خط به خط، اندیشه ی فرزاندگی
خطبه هایت آیه های روشن قرآن، علی
می رسد بر گوش ما فریادی از خاموشیت
گفته بودی آنچه را در چاه نخلستان، علی
ای کلامت حق و راهت حق و کردار تو حق
سیرت معیار عدل و شاخص میزان، علی
نیک جاری کرده ای گفتار خود را در عمل
مظهر ترویج حکمت چشمه ی جوشان علی
ذوالفقارت خط بطلان می کشد بر تیرگی
چون شهابی بر شب تاریک بی پایان، علی
تا سرابی می فریبد تشنگان را در کویر
موج فرهنگت فرا می خیزد از طوفان، علی
جز تو از اسرار خلقت هیچ کس آگاه نیست
تا شناسد قدر انسانیت انسان، علی
کی توان پیدا نمود از تو کسی دلسوزتر
پاسدار ارزش حریت انسان، علی
گوش سنگین ای علی حس شنیداریش نیست
می رود تا آسمان فریاد مظلومان، علی

بازوی خیر گشایت حافظ آزادگی ست

برکن از بن ریشه ی هر خصم بی بنیان، علی

ص: ۴۶

قرن، قرن قحطی عشق است، مهرت را بیار

ای سحاب رحمت پر بار پر باران، علی

پس بیار ای ابر سرشار از محبت بر زمین

تا فرو شوید غم اندوه این و آن، علی

پس بیار ای ابر باران زا در این تفتیده قرن

تا به خود آید مگر این عصر بی وجدان، علی

گر به پایانی رسد این شعر، پایان من است

تو نداری انتها ای مرد بی پایان، علی

منوچهر پروینی

ص: ۴۷

علی در عاشقی ثابت قدم بود

علی دریایی از جود و کرم بود

علی در عاشقی ثابت قدم بود

شبی در بستری از مرگ خوابید

علی تا پای جان بریک قسم بود

ص: ۴۸

تمام عمر دنبال خدا بود

تمام عمر دنبال خدا بود

دل پاکش ز غیر حق جدا بود

غدیر خم خبردارد که مولا

وصی و جانشین مصطفی بود

ص: ۴۹

مِنْ شِيعَةِ بِيْتِ أَبِي بَالِغٍ

علی یعنی تمام هر چه دارم

علی الگوی عدل روزگارم

مِنْ شِيعَةِ بِيْتِ أَبِي بَالِغٍ

سند هستی برای اعتبارم

ص: ۵۰

علی در شعرهایم جا گرفته

دوبیتی در وجودم پا گرفته

علی در شعرهایم جا گرفته

عجب شوری گرفته این دوبیتی

مدد از حضرت زهرا(س) گرفته

ص: ۵۱

خیالم هست راحت با تو مولا

خیالم هست راحت با تو مولا

گره خورده عدالت با تو مولا

دلم را نذر زهرای تو کردم

قیامت هم شفاعت با تو مولا

معصومه تیما

ص: ۵۲

شه_ادت می_دهم_م_ن_ب_ر_ولایت

غ_دی_رخم_ب_وَد_آن_را_ض_مان_ت

در_آن_ح_ج_ال_وداع_آم_د_مح_م_د_صلی_الله_علیه_و_آله_و_سلم

نش_ان_داد_او_ع_ل_ی_را_ب_ا_اشارت

که_ای_س_اقی_کوٹ_رم_ژده_ب_رت_و

خ_دای_م_داده_ب_رت_و_ای_ن_بشارت

خدا_با_وحی_جبریلش_به_من_گفت

ب_مان_در_ای_ن_مکان_به_راق_امت

ع_ل_ی_را_جان_شین_خ_ود_بخ_وان_و

بکن_تکمیل_ب_رخ_ود_ای_ن_رس_ال_ت

رس_ول_حق_ندا_داد:_ای_جماعت

خداف_رمود:_از_م_ن_ک_ن_اط_اع_ت

بخوان_"م_ن_کُن_تُ_مولا_"_رام_حم_د

بگو "ه_ذاع_ل_ی_م_ولا" جماعت

ص: ۵۳

پس از آن روبه درگه خدا کرد

که ای یزدان پاك باسوخ اوت

کرم کن بر کسی که یار مولاست

که من هستم شفیعش در قیامت

خدا یادش منم بادش منانش

تو خود حفظش کن از بغض و حسادت

ولی کن بعاد پغمبرکسان

عروض کردند مضمون حکایت

وصی مصطفی شری رخ دابود

غدی رخم ده دآن را شهادت

معصومه تیما

ص: ۵۴

آسمان شب ها برایش بی قراری می کند

آسمان شب ها برایش بی قراری می کند
ماه محض دیدنش، شب زنده داری می کند
خانه سیر از اشتیاق نان و خرما می شود
طفل روی شانه ی بابا سواری می کند
ارزش دنیا برایش یک حصیر ساده است
بالباس کهنه ی خود سازگاری می کند
جانمازش چارده آینه ی شمس و ضحی
در رکوعش بخشش یک حلقه یاری می کند
کعبه ی دل های مردم زادگاهش می شود
شاه وقتی با گدایان همجواری می کند
تیغ می افتد به پای گوشه ی چشمی از او
سجده ی عشق است وقتی پایداری می کند
لحظه ی ليله المبيت می خوابد علی
جای پیغمبر ولی چشم انتظاری می کند

مرد اشکش معدن گنجی است در قلب زمین

چاه، بعد از فاطمه هی راز داری می کند

هر برادر پشت خواهر زیر بغضش می زند

زینبش در کربلا هم سوگواری می کند

دست عباسش، علم ها روی بازو می برد

از فرات نور، دشمن را فراری می کند

با حسینش ظهر عاشورا قیامت می شود

چشم ها را محو رقص ذوالفقاری می کند

اکبرش بر نیزه ها الله اکبر می شود

تیغ، حلق اصغرش را آبیاری می کند

کاسه های شیر سهم بغض باران می شود

یک انار زخم خورده، روزه داری می کند

کیست مردی که خدا با خلقتش عاشق شده..

ابن ملجم هم برایش آه و رازی می کند

ناشناس نیمه شب ها، آشنای کوچه هاست

فاتح خیبر چه زیبا بردباری می کند

روشنک تکلف پور

در چشم عقل ذو فن_ون، زیب_ا تویی زیبا تویی

در دیده ی عشق و جنون، رعنا تویی رعنا تویی

ه_ر آدم و ح_ور و پری، ماه رخت را مشتری

در آسمان دلب_ری، بیض_ا تویی بیض_ا تویی

دور از جهان آب و گل، با جسم و جانی متصل

پنهانی و در چشم دل، پی_دا تویی پی_دا تویی

ه_ر دم جنون زور آورد، زنجی_ر عظم بگسلد

اما به ه_ر جایی روم، آنجا تویی آنج_ا تویی

ای ساقی دریاکشان، وی_می_ر بزم س_ر خوشان

زان چشم مَسْت می فشان، صهبا تویی صهبا تویی

مستی تویی ساقی تویی، فانی منم باقی تویی

غایات مشتاقی تویی، غوغا تویی غوغا تویی

آمد زمان مستی ام، در نیستی چون هستی ام

نَب_وَد غمی از پستی ام، بالا تویی بالا تویی

با مهر رویت سر خوشم، وز جام عشقت بی هشتم
بر این لبان خامش، گوی_ا_توی_ی_گوی_ا_تویی
ماه رجب آمد عی_ان، میلادش_اه_انس و ج_ان
در نعمت وی زین و آن، اولی_تویی_اولی_توی_ی

بر خوان به مدح مرتضی، با طرفه لحنی جان فزا
کای شهسوار لافت_ی، م_ولا_تویی_مولا_توی_ی
از آف_رینش_بیشتر، بُد ذات پاکت جلوه گ_ر
وز اهل ع_الم سر بسر، اَعلا_تویی_اَعلا_تویی

از خرمن علم یقین، کروّ بیانت خوشه چین
شاگرد تو روح الامین، اسنا_تویی_اسنا_تویی
جز مصطفای معتمد، نب_ود ترا کف_وا_أحد
محبوب الله الصّمد، حقّ_ا_تویی_حقّ_ا_تویی

ای پادش_اه_اولیا، مقص_ود ذات کب_ریا
از گُنت کنزاً مخفیا، تنها_تویی_تنها_تویی
ای ساقی صهب_ای_ح_ق، آئینه ی سیم_ای_ح_ق
هر معنی آسمای حق، حُسنی_تویی_حُسنی_تویی

گر آتش بیداد و شر، گیرد جهان را سر به سر

جز در گهت نبود مَقَر، ملجا تویی ملجا تویی

نه من ترا خوانم خدا، نزوی ترا دانم جدا

فرق میان این دو تا، یکتا تویی یکتا تویی

مست_انه دارم زم_زمه، گویم چنین بی واهمه

صورت بود عالم همه، معنی تویی معنی تویی

ص: ۵۸

«تمکین بتو آورده رو، می کن روا حاجات او

زشت است فعلش یا نکو، دانا تویی دانا تویی

کریم تمکین

ص: ۵۹

گاهی شبیه آه علی علیه السلام سر به چاه کن

با جاده های سبز به دنیا نگاه کن

فکری برای گمشده ای بی پناه کن

من واژه های هیجان قصیده ام

امشب غزل بخوان و مرا رو براه کن

این روزها که گردش خونت غریبه است

گاهی شبیه آه علی علیه السلام سر به چاه کن

روح پیاله ای ست در این صبر سرخ فام

محراب مست فاجعه را رو سیاه کن

روح چکید روی غروب پرنده ها

فزت برب...خون خودت را گواه کن

هادی حدادیان

ص: ۶۰

عطر یاد مولا علیه السلام

بوی فتنه ز مشام چه کسی می آید؟

تیغ خدعه ز نیام چه کسی می آید؟

باز آتش به سراپرده ی دنیا افتاد

باد، آتش شد و بر خانه ی مولا افتاد

کهنه دردی که فقط کوه احد می داند

دم فروبند از این قصه، که خود می داند

وقتی از توطئه، شمشیر جلا می گیرد

عهد یاران، همگی رنگ ریا می گیرد

کوچه امشب چه عجیب از هیجان می لرزد

صبح در هلله ی بانگ اذان می لرزد

راه افتاد به مسجد قدم مولایی

آسمان گشت پر از عطر دم مولایی

ص: ۶۱

...بعد آن کوچه چه تاریک! چه ظلمانی شد!

کوچه کم کم تهی از بانگ مسلمانان شد

کم کم از دور.... صدای نفسی می آید

از دل کوچه ی تاریک، کسی می آید

سایه ای تیره ی از آن کوچه برون می افتد

کوچه از سایه ی تیره، به جنون می افتد

سایه از تیرگی شب به جلا افتاده

چشم از دیدن سایه، به خطا افتاده

سایه مخفی شده در ظلمت شب... انگاری

زهر شیرین شده در رنگ رطب... انگاری

سایه از تیره ی مردان ابا شیطان است

سایه از ترس، مچاله شده و لرزان است

سایه از ترس، به شمشیر پناه آورده

باز بر خدعه و تزویر پناه آورده

بوسه زد روی لب تشنه ی شمشیرش را

در گلو خورد غم ترس گلوگیرش را

تیغ بر فرق علی علیه السلام آمد و بر باد آمد

"حالتی رفت که محراب به فریاد آمد"

اینک این پیرهن ساده ی مولا... خونین

اینک این سر... که به سجاده ی مولا... خونین

سجده ی ماه منیر است به مسجد امشب!

بشتابید! امیر است به مسجد امشب!

ص: ۶۲

آسمان نور علی نور پیمبر شده است
کعبه از بوی خوشی باز معطر شده است
موسم حج و طوافی که بیفتد، حق است
کعبه را باز شکافی که بیفتد، حق است

اینک ای شیعه! مگر تیغ زبان برداری
می توانی گره از کار جهان برداری
عده ای اهل ریا، دین مجازی دارند
روزگاری است که با دین، سرِ بازی دارند
باید این درد به حکم ازلی بسپاریم

کار این نا خلفان را به علی علیه السلام بسپاریم
چاره کن حال مسلمانی ما را امروز
حال و احوال تو می دانی ما را امروز

این نه رسم است که ما خون جگر برداریم
بیش از این دست ز میراث پدر بر داریم...

علی رضا حکمتی

پیچکی تکیه به ابیات غزلها زده است

شده ام محرم اسرار کمی ساده تر از پیش

دل من! راز نگهدار کمی ساده تر از پیش

به «محمد» به زبان عربی وحی فرستاد

در غزل های من انگار کمی ساده تر از پیش

شب مولا، شبِ عشق است، غزل شاهد خوبی است

لیله القدر و تو بیدار، کمی ساده تر از پیش

پیچکی تکیه به ابیات غزلها زده است

غزلم، تکیه به دیوار کمی ساده تر از پیش

خوش بحال گل سرخی که تو بردی به اتاقت

و مرا هم ببر این بار، کمی ساده تر از پیش

سمیرا حیدری

ص: ۶۴

همسفره ی کاسه ی سفالی

ای کاش علی شویم و عالی باشیم

همسفره ی کاسه ی سفالی باشیم

چون سگه به دست کودکی برق زنیم

نان آور سفره های خالی باشیم

بیژن دائی چی (ارژن)

ص: ۶۵

هر کس به کسی خوش است

هرگز نرود ز سینه مان یادِ علی علیه السلام

ضرب المثل عدالت و دادِ علی علیه السلام

هر کس به کسی خوش است در زندگیش

ما هم به علی خوشیم و اولادِ علی علیه السلام

بیژن دائی چی (ارژن)

ص: ۶۶

ای کاش

ای کاش که شایسته گندم باشیم

بر تشنه لبان، غدیری از خم باشیم

مانند حسین گاهی آنگونه شکفت

مانند علی علیه السلام به فکر مردم باشیم

بیژن دائی چی (ارژن)

ص: ۶۷

مرد اساطیری آیین من!
ای تو مسلمانِ نخستین من
ای تو سراپا همه لبریز یار
صاحب مردانگی ذوالفقار
از تو به اسلام نبی، جان رسید
نسل نبی از تو به امکان رسید
این همه بی خویشی ما را بین
لحظه‌ی درویشی ما را بین
پیش یتیمان، پدری کرده‌ای
عطر خدا با خودت آورده‌ای
روشنی ات رشکِ مه و زهره شد
جود تو در روی زمین شهره شد
از دلت این صبر، سراسر بگو
از دل تنهای پیمبر بگو
امر چنین بوده که آن روزها
بین همان مشغله‌افروزها

کعبه همان جا که به امر جلیل
پای گرفته ست به دست خلیل
در دل خود جسم تورا جا دهد
تا که به اسلام تو معنا دهد
زنده شود یاد فراموش ها
نور بیاری پی خاموش ها
مادر تو در دل خود نور داشت
چشم به آن منظره ی دور داشت
فاطمه ی بنت اسد می رود
مادر مولای زمان می شود
آن شب تلخی که پر از کوچ شد،
نقشه ی عصیان زده ها، پوچ شد،
جای رسولی که به بستر نبود
هیچ کسی غیر برادر نبود
حال که خورشید به سینه ست و بس
از اثر خاک مدینه ست و بس
مگه اگر چه پُر بوجهل بود
مردن شان مسئله ای سهل بود
عدل اگر روی زمین، منجلی ست
هیچ مگویید که عدل علی علیه السلام ست

ياعلى عليه السلام امروز، جهان خسته است

راه گلو پيش دعا بسته است

ص: ۶۹

قرن جنون است و خود کامه ها

خون بچکد از بدن نامه ها

یا علی علیه السلام این قرن به خون، تشنه است

سایه پر از زمزمه دشنه است

سوختن نخل چه راحت شده است

آخر دنیاست، قیامت شده ست

کفر به جنگ حق ما آمده

این طرف خندق ما آمده

مردم تو در به در نیزه ها

حرف حق آمد به سر نیزه ها

تیغ مگر مسئله را حل کند

مشکل این هلله را حل کند

تیغ دو دم فکر عدالت کند

عدل تو را باز حکایت کند

بر سر این پنجره، باران شود

ظلم در آن لحظه، هراسان شود

یا علی علیه السلام ای مرشد خیرشکن!

ای به همه عمر، تو مولای من

نورمجسم! غزل بی نظیر!

سایه خود را ز سرم وا مگیر

چاه کوفه از تصویرت لب تر می کند

نامت را باد ریز ریز از پیکرم

می پراکند

در آبها.

نگاهت

اقیانوسی آرام است

در آن غرق می شوم

و تشنه تر، سراز آب بیرون می آورم.

چهره ام در تو می افتد

چاه کوفه از تصویرت لب تر می کند

شهر هراسان است

داد بزن: فُزْتُ بَرِّبِ الكَعْبَةِ

پشت صدایت مسیرهایی از نور درهم تنیده می شود

مرا می برد

ص: ۷۱

نخلستان ها

و بوی نان تازه را می برد

و من آنقدر از دستانت بالا می کشم

تافرشتگان مرا

از دعایی بردارند

نفس بکش!

این واژه ها

عطرت را

نامه ای برای غریب ها می برند

بی عطرتو، جهان نان بیاتی است که پشت در هیچ خانه ای جا نمی ماند

تنهایی من

خاکی باران خورده است

بی رد کفشهایت نماز ندارد.

حرفی بزن تمام حرف ها از لبان تو ترک برمی دارند

مریم رحمانی

ص: ۷۲

گندمزارها و آبها

گندمزارها و آبها

کشته ها و شاعرها

به سمت تو می آییم

گندمزارها آمده اند تا در دستان تو تقسیم شوند

سهمی برای داسها

سهمی برای تنورها

اما من می خواهم آن قسمتی از گندم زار باشم

که سهم گنجشکی می شود که از دستان تو آب می نوشد

آبها آمده اند از تعداد سالهای خشک حرف بزنند

از تعداد خیابان هایی که هر روز شسته می شوند

تا خون تازه بر سنگ فرش نایستد

سایه ذوالفقار نایستد

می خواهم آن قسمتی از آبها باشم

ص: ۷۳

که در کاسه کوچکی بی قرار می شود

تا اورا وضو بگیری

کشته های امسال آمده اند

تا در پیراهن خونین ذوالفقار بایستد

و از آن هر روز فریاد توست

«وای بر آنکه برادر مسلمانش را بکشد»

اما مولای من!

شاعرها هیچوقت نمی آیند

چرا که تنهایی را با هیچ واژه ای نتوانستند بنویسند

مریم رحمانی

ص: ۷۴

امام آفتاب

گرچه با هر چشمه ساری کامکاری می کند

دل درون سینه هر دم بیقراری می کند

دانه دانه اشک شوق آسمان چشم ها

لاله زار گونه ها را آبیاری می کند

رو به هر سو می کنی سرمستی و شادابی است

ماه شاید با ستاره، می گساری می کند

کهنکشان هم شادکام و بیقرار و سرخوش است

مثل طفل بی خیالی، نی سواری می کند

اطلسی با لاله، صحرا با چمن در شور شوق

گل به دوش شاخه ها، رقص بهاری می کند

هستی اکنون، برگ و بارش جوهر عشق خداست

آن کسی که کعبه او را پرده داری می کند

جانشین آب و آئینه، امام آفتاب

مقدمش را آسمان، آینه داری می کند

چه نور عارفان و چشمه ی راه صفاست

با شب و چاه و بیابان غمگساری می کند

جان زیبایی، لطافت، رأفت و مردانگی

جمع اضدادی که حق را، همجواری می کند

مزرع اندیشه های عاشقانِ تشنه را

ابر احساسِ زلالش آبیاری می کند

پاسدار حرمت یاسین و طاها، بو تراب

با یتیمان شکسته، شادخواری می کند

گو مدد مولا علی و لا فتی الّا علی

با علی باشی، خدایت دستیاری می کند

دکتر عبدالرضا رادفر

ص: ۷۶

پیدا و نهان

تا ریخته دل، باده به بینای غدیر

پیدا و نهان، گزیده صهبای غدیر

داند که در اوج آسمان جا دارد

آن دل که وضو کند ز دریای غدیر

دکتر عبدالرضا رادفر «آرام»

ص: ۷۷

آن که می خواهد ابوتراب شود

سنگ می خواست آفتاب شود

لحظه ای باشد و مذاب شود

کوزه می خواست در سکوت کویر

چشمه ای باشد و پر آب شود...

گفت استاد این غزل باید...

گفتم آقا اجازه، ناب شود

گفت باید که بگذرد عمری

غوره انگور تا شراب شود

گفت باید به آسمان برسد

آن که می خواهد ابوتراب شود

حامد شاهین مهر

داغ علی علیه السلام

یک عمر زدل علی می گویم

با صدق و صفا، ره علی می پریم

آنگاه که چون دانه نهنم در خاک

لاله شده با داغِ علی می رویم

ابوالقاسم شیدا

ص: ۷۹

یا علی علیه السلام می گویم

هنگام نیاز یا علی می گویم

در وقت نماز یا علی می گویم

در روز شهادت تو ای محرم راز

با سوز و گداز، یا علی می گویم

ابوالقاسم شیدا

ص: ۸۰

گرفته لشکر نوروز دشت و صحرا را
گشوده پای گُل و بسته دست سرما را
فکنده فرش زمرد به دشت، دایه ابر
به لطف شسته سراپای سرو و افرا را
به جان مرده ی عالم دمیده روح نشاط
عیان نموده منون معجز مسیحا را
چمن ز نغمه ی بلبل چنان بود بشکوه
که بشکند به مثل، رونق نکیسا را
ز لطف دولت اردیبهشت و فروردین
چمن کشیده به بر، شاهدان رعنا را
شکوفه نور فشاند به ساحت هر باغ
بسان ماه که آذین کند ثریا را
فضای باغ ز مینا و نسترن اکنون
طربسرای شده عاشقان شیدا را
بیا به بارگه باغ و دولت گُل مبین
که برده است ز اذهان شکوه دارا را

به طوفِ مسندِ گل، چاکرانِ نغمه سرا

بین تو بلبلِ شیدا و مرغِ مینا را

من از قبیله ی عشاقِ سوی باغ شدم

که تا بینم از این ره گلی فریبا را

به یمنِ مهرهی بخت و دولت اقبال

چو نقشِ خانه ی مانی بدیدم آنجا را

ستاده دلبرِ من همچو شمع بزمِ افروز

به کف گرفته یکی ساتکین صهبا را

مه از دریچه ی گردون کشیده سر بیرون

مگر که سجده برد آن جمال زیبا را

مهی به رنگ شقایق به صافکاری اشک

که پیر عشق کند غافلان بُرنا را

پی طوافِ جمالش چو زائرین حرم

به سینه دست ادب، سجده برم و آن پا را

به التماس گرفتم ز دست او ساغر

مهی که شاد کند جان ناشکیبا را

به ناز، طرفه نگاهی به عاشقان می کرد

به دوش کرده رها طره ی چلیپا را

جمال یوسفی اش دل ز عاشقان می برد

فکنده در چه حیرت دو صد زلیخا را

بسانِ آینه از دیدنش شدم حیران

که بوسه ای نزد پای آن پریرا

ص: ۸۲

به لطف دست عنایت کشید بر سر من
که ای تو عاشق و شیدای با وفا ما را
دلت اسیر وفا باشد و لبّت خندان
بگیر از کف معشوق جام صهبا را
بنوش کاین می مهر ولای آن شاهبیت
که پشتِ پا ز شہامت زده ست دنیا را
علی خلاصه ایمان، علی چکیده عشق،
علی به گوشه چشمی ربوده دلها را
شکسته پشت مخالف، دریده سینه ی خصم
سترده اشک یتیمان ناتوانا را
همان دلاورِ مرد افکنی که روز مصاف
زدوده صولت مردانِ شیر آسا را
به روز غزوه ی بدر و حُنین و صفین بود
که او شکست جناحین و صفّ اعدا را
به کعبه شد متولد بین مقام علی
سزد دهند بر او خاطر مُصفا را
علیست آینه ی روشن صداقتها،
که پاک کرده ز دل زنگهای سودا را
جمال لم یزلی را ندیده کس جز او
خداش کرده عطا آن ضمیر بینا را

علی علیه السلام وصی نبی بود و خانه زادِ خدا

هم اوست بدر منور، سرای زهرا را

ص: ۸۳

نبود شوکت اسلام در جهان پایا
نمی نشانند گر او شعله های غوغا را
علی ز میکده ی عشق، مستِ وحدت بود
که می ستود به هر جا خدای دانا را
به جانشینی خود در غدیر خم بگزید
نبی گزیده ی داور، علی علیه السلام دانا را
لب چو غنچه ی گل را ز یکدگر بگشود
خطاب کرد همه مولیان مولا را
که بعد من نبود جز علی کسی رهبر
که اوست قائد اعظم، شریعت ما را
هر آنکه جز ره او، راه دیگری پوید
شکسته عهد من و کردگار یکتا را
ستوده باد جمال بزرگ منجی خلق
که برگزید ز دانش، علی والا را
امید تا که مه و مهر در تکاپویند
گرفته نغمه ناهید آسمان ها را
جهان ز پرتو مهر علی علیه السلام فروزان باد
چو نور ماه که روشن کند ثریا را
شکوهمند و فرح روز باشد و خندان
هر آنکه بوسه زند خاکپای مولا را

زنده یاد شکراله شیروانی، خندان

ص: ۸۴

دو بیتي چشمان علي عليه السلام

زمي_ن، تشنه_س_ت باران_علي_را

و رود_م_رده، طوفان_علي_را

بگ_و_ج_اري_نماي_د_چاه_كوف_ه

دوبيت_ي_هاي_چشم_ان_علي_را

امين شيرزادي

ص: ۸۵

توکّل

پس از او شد اجاقش سرد، عالِم

که خالی مانده بود از مِرد، عالِم

اگر بیمش نبود از کفِ رو ازش رک

توکّل بر علی می کُرد، عالِم

امین شیرزادی

ص: ۸۶

شبِ قَدَر

گلوی چاه، هم_راز_علی_ب_ود

و فُزْتُ ال_رَبَّ، آغ_از_علی_ب_ود

فروید آن ملای_ک در ش_ب_ق_در

ب_ه استقب_ال_پ_رواز_علی_ب_ود

امین شیرزادی

ص: ۸۷

اهل آسمان

و درى_ا مثل روحت بى_كران نيس_ت

مثال_ت در زمى_ن و آسم_ان نيس_ت

ت_و ب_الات_را از اينه_اى_ى، براى_ت

حجاب_ى برت_ن هف_ت آسم_ان نيس_ت

امين شيرزادى

ص: ۸۸

ملائِ ک، در رکابِ ش فوج در فوج

علی طوفان، علی دریا، علی موج

علی خاکِ ی، ولی همواره در اوج

بِه می_دان و ب_ه مح_راب شه_ادت

ملائِ ک، در رکابِ ش فوج در فوج

امین شیرزادی

ص: ۸۹

نقش شگفت

ای همه هستی به خدا باخته

در ره دین سوخته و ساخته

اسب توکل به فلک کرده هی

یکسره تا عرش خدا تاخته

خاک درت تاج سر کائنات

پیش تو دنیا سپر انداخته

صف شکن ای صفدر خیر گشا

دست خدا دست تو بناخته

بس که غریبی به نظر ای علی

دیده ترا دیده و نشناخته

باد موافق نه، خدا رایبت

بر سر بام شرف افراخته

در نظرت آتش نامردمی

داغتر از آهن بگداخته

داغِ کفِ دستِ برادر، عقیل

نقشِ شگفتی ز تو پرداخته

نامِ تو ای اُسوه ی تقوا، علی

غُلغُلَه در عرش در انداخته

دستِ پلیدی که به خُونت کشید

تیغِ به قرآنِ خدا آخته

علی شمسِ عزیزاده

ص: ۹۱

دوش خورشید

خرما و غذا به دوش یک خورشید است

عطر نفس ستاره ای پیچیده است

هر شب، شب مهتاب فقیران خداست

هر طفل یتیم کوفه، این را دیده است

علیرضا صفری

ص: ۹۲

چاه از غم و دردت به خروش آمده بود

قنبر به خدا، حلقه به گوش آمده بود

من لایق گفتن ز تو هرگز نبدم

خونم ز محبتت به جوش آمده بود

علیرضا صفری

ص: ۹۳

نوکری مولا

برمهر ولای تو تولى کردم

یک عمر زدشمنت تبری کردم

فردای قیامت به خدا خشنودم

چون نوکری حضرت مولا کردم

علیرضا صفری

ص: ۹۴

کوچه ی بارانی

مولای غریب کوچه ی بارانی

در خاطر سبز پنجره می مانی

ای قبله نمای گل هستی، غدیر

جنات همیشه ی دل یارانی

علیرضا صفری

ص: ۹۵

گره گشا

هر در که زدم تورا نشانم دادند

امید به جان ناتوانم دادند

چون روزقیامت گره درکارم بود

گفتم که علی علیه السلام، سپس امانم دادند

علیرضا صفری

ص: ۹۶

درگاه به روی ما نبستی

ای جلوه ی بیکران هستی مولا

با عشق به جان و دل نشستی مولا

ما زنده به آنیم که در وقت نیاز

درگاه به روی ما نبستی مولا

فریدون علوی نسب

ص: ۹۷

آن دل که تو را می خواست بیگانه ز دنیا شد

جان بر کف و پر آوا، دریایی و دریا شد

جان از تو بجوش آمد، آینه به هوش آمد

چون دل به خروش آمد، دیوانه و شیدا شد

در حلقه ی احرام، در حیرت دیدارم

شوری که به سر دارم، از عشق تو پیدا شد

ای افسر میدانها، ای خضر بیابانها

از شوق تو بارانها، سرمشق الفبا شد

شادم به تولایت، روشن به تماشایت

نور سخنها، اسرار هوی داشد

فریدون علوی نسب

سبب آفرینش

ای تمام آفرینش را سبب

ای طلوع صبح صادق، بعد شب

جمله‌ی ادراک و افکار و شعور

مانده از وصفِ خصال در عجب

ای تمام خلق، از یادِ تو مست

ای همه هستی، ز عشقت غرقِ تب

در دمِ آخر، به یادِ روی دوست

«فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ» گفتی زیر لب

من زبانم الکن از اوصافِ توست

قاصر از تفسیر تو، شعر و ادب

هیچکس روشن نفهمی_دش دری_غ

ش_د خورشیدی_د با جهل_ع_رب

فریدون علوی نسب

هر که از مهرِ علی علیه السلام سر، باز زد

شاهباز بخت، در پرواز کرد

ای که در راه نبی صلی الله علیه و آله و سلم کردی جهاد

دست در دستِ ولی باید نهاد،

چون ولایت نور قلب مؤمن است

ظاهرِ دین نبی را باطن است

ای به سامان نبوت کرده رو

پرتو شمس ولایت را بجو

ای که از بعد نبی جویی ولی

گر تو اخلاص عمل داری، علی

بی علی خود اصل و فرع دین کجاست

حق عیان شد، دیده ی حق بین کجاست

عارفا بشنو ز من این پند پیر

می اگر نوشی، هم از خم غدیر

نشئه محشر نماید آشکار

مستی جامِ علی را کو؟ خمار

از مُهمات جهان کافی، علی علیه السلام ست
صوفیان را باده ی صافی، علی علیه السلام ست
اصل درویشی تولا کردن است
رو به مولا دَم به دَم آوردن است
کیست مولا آنکه نام او علی ست
و ز رُخش، خورشید عرفان منجلی ست
کیست سلطان آنکه حُکمش مطلق است
هم وصی و جانشین بر حق است
عارفا! اندیشه کن در کارِ خویش
دست بیعت با علی آور به پیش
عارف از غیر علی علیه السلام آگاه نیست
سالکان را جز علی در راه نیست
جز علی علیه السلام کاو پیر راه سالک است
گر رهی دیگر بیویی هالک است
عارفا! سر در ره مولا گذار
کعبه و بتخانه را خود واگذار
فانی است این عالم و باقی علیست علیه السلام
ساغر و حوض و می و ساقی علیست
پهلوانی، رَشکِ جان انگیزته
بَر کمر، تیغ دو دَم آویخته

آسمانِ سلطنت را گشته ماه

سرزمین فقر را چون پادشاه

صف مدارِ صَفّه ی دارِ الصّفا

صوفی و صافی، وصیّ مصطفی

ص: ۱۰۱

گردش و فوج و سپاه اولیا

لشکر و میدان و شاه اولیا،

ای علی علیه السلام! ای دین و ای ایمان من

ای ولای حضرتت در جان من

ای که تو اسمائی و رمز ظهور

ای ولی مطلق و ای نور نور

ای ز بودن برده از عالم سبق،

ای در علم نبی، وی باب حق

ای که نبود بی ولای تو نماز،

کعبه و بتخانه را خود امتیاز

ای صفت های الهی در تو جمع

خلوت ذات خدا را همچو شمع،

ای به چشم موسی و عیسی تو روح

ای وصی خاتم و ای جان نوح

ای هوا دارنده ی موسی به رود

ای دُعای یونس و ای نذر هود

ای فلک تمثال، ای گردون رصد

ای به راه کهکشان سنبل اسد

مرحب تن را نگو بر راه روح

بازوی خیر گشا فرما فتوح

احمد عزیزى

ص: ۱۰۲

خُم نیست، عین مستی جان هاست بی گمان

چشمه نگو، خلاصه ی دریاست بی گمان

از شب هراس نیست اگر آفتاب رفت

نام تو پشت گرمی فرداست بی گمان

تا چشممان به باغ تجلی نظر کند

نامت گشوده پنجره ی ماست بی گمان

نامت که اعتبار زمین است و آسمان

تفسیر عاشقانه طاهاست بی گمان

سیرابِ کوثر است چرا طعنه می زنند

این باغ، همیشه شکوفاست بی گمان

ما کم سعادتیم و گرنه برای فضل

همواره سفره ی تو مهیاست بی گمان

تلفیق آب و آتشی ای بادِ خاکسار

در سینه تو معجزه برپاست بی گمان

تا ایمن از خزان شود این باغ مأمنی

حتی نگفته همچو تو می خواست بی گمان

هر کس به پای بوس می مهرش نمی رسد

این شعر از عنایت مولاسات، بی گمان

سید جعفر عزیزی

ص: ۱۰۴

تنها مگَر به ن_ام تو

شعری بخوان که رازِ دلم بر ملا شود

تا این که دل به پنجره ها مبتلا شود

شعری بخوان ز وسعت دریا، عظیم تر

شعری که از توهم ساحل، رها شود

شعری بخوان به روشنی آفتاب و ماه

تا در سکوت مبهم چشمم صدا شود

مولا! شکسته دست و دلم، یاریم نما

تا این شکسته، همدم آینه ها شود

مولا! ز نام نامی عشقت نمرده ایم

روزی مباد مهر تو از ما جدا شود

من ماندم و شقاوت این روزی های تلخ

تنه ا_مگَر به نام تو زخ_مم دواش_ود

سید جبار عزیزی

ص: ۱۰۵

در زمان جنگ، کار فتح خیبر با علی ست

یا علیم و یا حلیم و یا کریمم نام اوست

روح بسم الله الرحمن الرحیم نام اوست

حمد رب العالمین گویم که او مولایم است

قصد و منظور از صراط المستقیم نام اوست

سفره ای گسترده تا آفاق ' احسانِ علی

جملگی هستیم بر این سفره، مهمانِ علی

هر کسی آمد نمک خورد و نمکدان را شکست

ما نمک پرورده هستیم از نمکدان علی

بی وفایی! این مرام مردم آزاده نیست!

جنگ نزدیک است اما هیچ کس آماده نیست

گفتن از قرآن و پیغمبر بدون نام او

عطر و تسبیح است اما مُهر در سجاده نیست!

درک توحید و نبوت بی امامت مشکل است

شب عبور از راههای بی علامت مشکل است

خار در چشم 'استخوانی در گلو' آوردن است

طاقت این رنج تا روز قیامت مشکل است

در زمان جنگ، کار فتح خیبر با علی ست

حکم تکلیف همه در روز محشر با علی ست

وقت بیعت پیرهن از شوق بر او می درند!

در جهاد اما سیاهی های لشکر با علی ست

تا حصار باغها را با تبر محکم کنند!

چفتهای خفته را از پشت در محکم کنند

هر که محکم کرد پشتت را به او دلخوش نباش

باغبانان دسته گل را از کمر محکم کنند!!!

پایشان از ابتدای راه می پیچد به هم

در تمارض سینه ها از آه می پیچد به هم

جای رویارویی اما در فرار از معرکه

دست و پای ملت گمراه می پیچد به هم

مردم این شهر همچون بخت من خوابیده اند

ایستاده در میان پیرهن خوابیده اند

یک نفر در گوش سرد قبر نجوا می کند!

مردگان شاید که در زیر کفن خوابیده اند!

گوش هر ناقابلی شایسته ی پیغام نیست

شهر کوچک جایگاه آدم بدنام نیست

رویگردان از علی از کعبه رو گردانده است!

این لباس رزم، کم از جامه ی احرام نیست

ص: ۱۰۷

کعبه را غیر از علی، دیگر کسی مولود نیست

عالم ایجاد بی نام علی موجود نیست

پشت بر در کرده اند و از درونش بی خبر

حلقه های در به غیر از روزنی مسدود نیست!

جیرجیر در به غیر از سرفه ای کشدار چیست؟

تا هوایی در حیاط خانه غیر از دود نیست!

جسم گل های بهشتی رد شد از آن کاینچنین

بوی درب سوخته کمتر ز عطر عود نیست

هق هق بی اشک، جانش را به لب می آورد

شعله ای سوزنده تر از آتش بی دود نیست

برق چشم این جماعت وقت دیدار علی

غیر برق چشمهای گرگ خشم آلود نیست

موقع تقسیم بیت المال با سبکی جدید

هر که سهمش کم شده، از دست او خشنود نیست

دستشان در موقع بیعت به زهر آغشته است

در پس لبخندشان، جز تیغ زهر آلود نیست!

تا عبا پوشید، شکل کعبه ای سیار شد

کعبه ای را اینچنین جز او کسی معبود نیست

کبر با درویشها رسم جوانمردی نبود

در کرم گر بحثی از منت بیاید، جود نیست

جنگ بی پایان، دوران‌دیشی و درویشی است!

این زیان‌هایی که ما کردیم، غیر از سود نیست

ص: ۱۰۸

سرّ حق در سینه های آشنا پوشیده است
گوش ناهلان ولی بر این صدا پوشیده است
جامه ی فاخر نیفزوده ست بر شأن کسی
کعبه چندین قرن تنها یک عبا پوشیده است!
چاه فهمید التهاب روح بی تابش چه بود!
این اواخر علت تحلیل اعصابش چه بود
در نماز از زخم پایش تیر بیرون می کشند
خوب دانستند یارانش، رگ خوابش چه بود !!

اصغر عظیمی مهر

ص: ۱۰۹

منکر تو، منکر من، قاتل تو، قاتلم

چشم خواب آلوده در هنگام بیداری، تر است

اشتیاق سیل دارد رود اگر جاری تر است

هر که تعظیمت نمود از او بترس آری کمان

هر قدر خم بیشتر شد تیر او کاری تر است!

از غدیر امواج تشویش محرم با علی ست

تا خود روز قیامت زخم این غم با علی ست!

عاقبت باید بنوشد جام زهر از دست غیر

مثل مالک هر که در خط مقدم با علی ست

منکر تو، منکر من، قاتل تو، قاتلم

گفته راوی، روی صحبت‌های خاتم با علی ست!

حرف ابراهیم و موسی، قول عیسی بود و نوح!

هر که در روز قیامت باشد آدم، با علی ست

دم به دم گفته ست با اهل حرم تیغ دو دم

بی علی یک دم نماند هر که یک دم با علی ست

راویان صادق انفاس قدسی گفته اند

اینکه با اذن خدا تدبیر عالم با علی ست

تا علی بود آسمانها با زمین فرقی نداشت

رتبه درویش و دارا پیش از این فرقی نداشت

روح ' معیار بزرگی بوده از روز ازل

جسم دانشمند با کوتاه بین فرقی نداشت

جوهر هر کس زمان رنج پیدا می شود

قبل طوفان ناخدا با سرنشین فرقی نداشت!

رتبه ی مخلوق را تسلیم، روشن می کند

خالق ابلیس با روح الامین فرقی نداشت!

فرق بین راه با بیراهه تنها مقصد است

ورنه در اصل پرستش، کفر و دین فرقی نداشت!

اصغر عظیمی مهر

ص: ۱۱۱

هوای مکه غرق ببقارای است
نسیم تازه ای در کعبه جاری است
نسیم روح بخش زندگانی
برای یک نفر، نه یک جهانی
تمام ملک هستی جان گرفته
از این مولود زیبا و خجسته
خجسته روز میلاد بهار است
قرار گل در اینجا برقرار است
گل روی علی برشاخ طوبی
بهانه شد برای خلقت ما
ازل را که "الست" "او" در آمد
"بربکم" به عشق حیدر آمد
و چون گفتم به "رب" با عشق "آری"
برای هم‌رهی با ببقارای

دلیلش حبِ بودن با "علی" بود
تمام ذکر من آنجا "علی" بود
علی و عاشقی هم معنی هم
بدون این یکی آن دیگری کم
همین امشب شب میلاد عشق است
خدا داند علی همزاد عشق است
علی ذکر لب دلدادگان است
تمنای دل افتادگان است
اگر در دل سراغ از عشق داری
علی را در کنارش می گذاری
علی معنای ناب آفتاب است
علی سرچشمه ی جاری آب است
هر آنکس که به دردی مبتلا هست
بگوید "یا علی" دردش دوا هست
بگو "تو" یا علی، تا زنده هستی
که از جام ولایش مست مستی
چه مستی؟ مست جام کوثر عشق
علی ساقی، علی پیغمبر عشق

امراه عظیمی

جهان نظاره گر اشک بی امان شده است

غروب می وزد و ابر، خون چکان شده است

زمانِ مرثیه خوانی آسمان شده است

شکوه کوه به اندوه دره پیوسته است

و اشک منظره ها بر زمین روان شده است

قصیده گفته زمین با ردیف «گریه کنید»

غزل سروده زمان، قافیه «فغان» شده است

کبوتران همه از چشم صبح می ریزند

جهان نظاره گر اشک بی امان شده است

تمام بغض جهان نای عشق را بسته است

از آن زمان که علی از نظر نهان شده است

بسی شگفت که روحش چگونه جای گرفت

در آسمان، که دو عالم به آسمان شده است

تمام حجم جهان را به گریه افتادند

چهار عنصر خلقت که «وقت آن شده است

بدون نام علی ما جدا شویم از هم

بدون شیر خدا، آخر الزمان شده است»

فرشاد فرصت صفایی

ص: ۱۱۵

سراج مُنیر

علی شاه حیدر اماماً کبیرا،

ز بعد مُحمّد بشیراً نذیرا،

زمین و زمان ارض و کُرسی به حکمش

علی دان، علی کُلّ شیئی قدیرا

هر آنکس که مهر علی هست در دل

بُود ایمن از شرّ او مُستطیرا

به بدخواه اولاد حیدر خدا گفت

که یدعو تنوراً و یصلی سعیرا،

چه باکست مداح مولا علی را

ز یوم عبوساً ولا قمطیرا،

سقاء شراباً طهوراً ز کوثر

نبینند شمساً ولا زمهریرا،

بود یطمعون الطعام تو شایا

به مسکین و دیگر یتیماً اسیرا

علی ابن عمّ محمد رسول است

که موسیٰ اَخا گفت هارون وزیرا

ز تو نیست پوشیده احوالِ جانم

که الحق تو هستی سَمیعاً بصیرا

ز تو هست روشن مه و مهر و کوب

تویی در دو عالم سراجا منیرا

هر آنکس که کوی و لای ت و یاب د

ز حالش نپرسن د من کرنکی را

غیرت کرمانشاهی

ص: ۱۱۷

عابر تاریخ

ردپای عابری در قلب تاریخ است حک

عابری با نان و خرما و خدا

صد غزل می روید از هر گام او

با ردیف کودکان بینوا

سعید کریمی خو

ص: ۱۱۸

عشق علی

عشق را آغاز کردم با علی

تا نیفتد از زبانم یا علی

جبرئیل ار پر گشاید تا فلک

باز نتواند رسیدن تا علی

آنکه پیغمبر شب معراج دید

به گمانم، بوده او گویا علی

خانمی چون فاطمه را شوهری

کیست او لایق تر از آقا علی

بحر دین را گر نمایی جستجو

هست بی شک در این دریا علی

مسلمین را گفت پیغمبر که هان

بع_د من، این است این مولا، علی

ذکر یارانش و حتی دشمنان

تا همیشه: لافتی الّا علی

«نامی» از ما کس نبرد و عمر رفت

مر شفیع ما شود فردا علی

سهراب کریم پور (نامی نفت شهری)

ص: ۱۲۰

روح گل سرخ زمان، چهره شیرین (علی)

روشنی چشم من از جانب ماه آمده است

نور بر این مردمک چشم سیاه آمده است

روح گل سرخ زمان چهره شیرین اوست

کیست که در عطر تنش گل به پناه آمده است؟

همدم تنهایی شب، غربت خاموش صدا

شورترین بغض زمین از سر چاه آمده است

جنگ شبیه عشق شد؟ یا تو شبیه دل شدی؟

هیچ مگو! به نام تو خون به گواه آمده است

حق که از آغاز جهان، فرصت تمديد نداشت

در پی شمشیر «علی» اینهمه راه آمده است

اکرم گرگانی

ص: ۱۲۱

نگاه حیدری

آه در چاه دل ما ناله هاست

ناله ها از غربت آلاله هاست

عشق تفسیر نگاه حیدریست

نام او ویرانی دجاله هاست

روح انگیز محرمی پور

ص: ۱۲۲

شمشیر به یک دستِ دگر داشت
آن رهسپر عشقِ یمن، بار سفر داشت
صاحب نظران سر همه در سینه حیرت
کان قافله سالار، چه سودا و چه سرداشت؟
بیگانه ز هستی شد و مشغول به هستی،
گویم که ز تدبیر دو پهلو، چه نظر داشت
کاوش کن دریایِ حقیقت به جهان بود
فارغ، دل فرزانه از این نقش و صور داشت
ما مرکز این دایره ای بود و نبودیم،
آن بیخبر از خویش ازین راز خبر داشت
این فارس و مَرَحَب، چه وجودند و که هستند
در سدّ ره سیل، کلوخی چه اثر داشت
زور و زر و مردم کشی و ظلم، هنر نیست
دانید چنان مردِ خدایی، چه هنر داشت

هم نان به فقیران ده و هم نان جوین خور
از بهر ریاست طلب این کار خطر داشت
سلطانِ دل خلقِ خدا بود، خدا را
پشمینه قبا، کی غم زرینه کمر داشت
در محضر عدلش همه ابناء چو اغیار
از خونِ کسان قوت، نه، از خون جگر داشت
پورِ دگری همچو علی در همه آفاق
می داشت اگر مادر گیتی چه ضرر داشت
فخر و شرفِ مرد چنین پاکدلی بس
مانند حُسینی به بر، آزاده پسر داشت
رحیم معینی کرمانشاهی

نقطه عطوفتِ جهان

چه سوره خواند، که عمری گذشت تا خم شد

پی رکوع و چه ذکری که طاقش کم شد؟

رکوع رفت چه تاریخ شد چه زمزمه کرد

که کائنات برای شنیدش خم شد

بلند شد، شب معراج احمد آمده بود

به سجده رفت زمان هبوط آدم شد

هم او که نقطه عطف جهان خلقت بود

هم او که سایه ی تیغش حدود عالم شد

ستارگان کلمات نگفته اش بودند

به سینه های شب او را که چاه محرم شد

مگر نظام علی علیه السلام تکیه داد، روز ازل

ستون عرش اگر یک دقیقه محکم شد

دلیل رخصت کعبه جنین پاک علی علیه السلام ست

مسیح هم نتوانست عذر مریم شد

مهم سری ست که باید به خونِ خود بتپد

چه فرق داشت که قاییل ابن ملجم شد

اگر که مرتبه ی میهمان خود نشناخت

بساطِ خلقت آدم چرا فراهم شد

شرابه‌های ازل آن زمان به جوش افتاد

که آب دیده ز خون سر تو مدغم شد

تمام عقربه های زمان مردّد ماند

که صبح بیست و یک یا ده محرم شد

به سجده رفت ولی برنخاست بال گرفت

بهشت گوشه ی سجده اش، مجسم شد

محمدسعید میرزایی

ص: ۱۲۶

جلوه‌ی حق

عالمی دست به دامان تولّای علی
مهر و مه آینه‌ی طلعت سیمای علی
از ازل تا به ابد، عاشق و دیوانه شود
هر که دارد به سر اندیشه‌ی سودای علی
عقل راهی نبرد بر در آن گوهر عشق
کنه جانست یقین منزل و ماوای علی
ذات حق گشت نمایان مگر از سرّ وجود
که خروشید جهان بهر تماشای علی
گر نظر پاک کنی هیچ نبینی به جز او
غایب از دیده، نهان صورت پیدای علی
خواست تا جلوه کند حق به تمامی صفات
خویش را داد نشان در رخ زیبای علی
می بزد راه به درگاه حقیقت آنکس
قطره‌ای ناب چشد از می دریای علی

سخت در پرده ی ابهام نشینی به عبث

تا تو نشناخته ای گوهر والای علی

عشق مُشتاق شود شهره آفاق اگر

جان ناچیز کند خاکِ کف پای علی

سید جلیل حسینی، مشتاق کرمانشاهی

ص: ۱۲۸

یک کبوتر بر آسمان نجف

م_را به جرعه یی از یک نگاه، مه_مان کن
به این تس_لی خوش، گاه_گاه مه_مان کن
اگ_ر چه غرق گناه_م ولی دلم پاک است
م_را به خاطر این بیگن_اه، مهم_ان کن
نخوان_ده آم_ده بودم، کن_ار خاطر تو
م_را به خاطر این اشتب_اه، مه_مان کن
دوب_اره دست دع_ا، جان پناه امن_ی ساخت
م_را به گوشه ی این جان پن_اه، مه_مان کن
شنی_ده ام که کسی راز دل به چ_اه سپ_رد
م_را به جام_ی از آن آب چ_اه، مه_مان کن

محمد جواد محبت

ص: ۱۲۹

در کوچه ی شب

ای نـامِ بـلنِ دِ آسـمانِ ی
ای راه تـو آسـمـان، نشانِ ی
روح تـو به نماز، آسـمان سیـر
دست بـه زکات، خسروانِ ی
بازوی تـو دَر گشـای خـیب ر
خنـدق ز تـو شـه رـه ی جهانِ ی
شمشـی ر تو ذوالفقـار تقدی ر
گفتـار تـو آب زنـدگانِ ی
در پـای تـنـور با یـتیـمان
آئیـنـه ی پـاک مـه ربانِ ی
در کوچـه ی شب عبـور امی د
سـرمایـه ی آب رورسانِ ی
رفتـار عـلیس ت روح توحی د
گفتـار عـلیس ت جـاودانِ ی

محمد جواد محبت

ص: ۱۳۰

بر سفره ی لطف دوست

جانِی که از آن اوست، قربانِش کُن

بر سفِره ی لطف دوست، مهمانِش کُن

با نَفَس، که کافری در او پنهان است

چی ز عِلّی علیه السلام بگو مسلمانِش کُن

محمد جواد محبت

ص: ۱۳۱

هر که عاشق شد خدای خویش را

هر که عاشق شد خدای خویش را

با ولای اوست در حصن حصین

جان شگاکان عالم بازیافت

از علی بن ابی طالب یقین

دوستانانش بهشتی سیرتند

بهره ور از لطف ربّ العالمین

دشمنانش سر به سر در آتشند

لعنت... علیهم اجمعین

محمد جواد محبت

ص: ۱۳۲

دست تو را گذاشته در دست آسمان

تو از تبار نوری و او نیز کهکشان

رویده ای تو در دل فصلی بهارتر

هستی ز عشق، عشق تر و بی قرارتر

دستت پرنده ای که دو بالش بهار عشق

منظومه ای ست قلب شما بر مدار عشق

دستان تو کلید زمین است و آسمان

بوسیده اند دست شما را فرشتگان

هر قطره چشمه می شود از اشتیاق تو

هر دل کبوتری که پناهِش رواق تو

او خواسته که امیر همه مؤمنان شوی

مولاترین شوی و عزیز جهان شوی

جاری شود به روی لبانت سرود نور

برپای در قیامت چشم تو، نفخ صور

طعم عسل شود برکات کلام تو
هر لحظه کائنات بگردد به نام تو
یادت شکوفه ای به درخت دعا شود
نام تو ذکر سبز و برگ شفا شود
نامت شود ترانه ی شاد مناره ها
با نام تو شود گره از بغض ها رها
مرهم شوی تو سینه ی یاس کبود را
بر جا بیاوری تو رسوم سجود را
یاد تو شمع روشن محراب های پاک
عشقت بهشت گم شده در ذهن کور خاک
باران شود نگاه تو بر شوره زارها
آرامش است ذکر تو بر بی قرارها
نان آور نگاه یتیم زمین شوی
تو بر سکوت کوفه ی دنیا طنین شوی
تا بیرق زمین شود، آن ذوالفقار تو
دنیا بگیرد آبرو از اعتبار تو

فاطمه ناظری

عشق است

دل گنجِ رموزِ ازلی را عشق است

این گُهنه کتاب بغلی را عشق است

از نور مُحمّد است هر چیز که هست،

آینه ی شش جهت، علی علیه السلام را عشق است

فرشید یوسفی

ص: ۱۳۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

